



عادت می‌کنیم به سیاهی

آرش روحی

درباره کتاب «سیاه: درخشش یک نا-رنگ»

آلن بدیو - ترجمه: فرید دبیرمقدم

ناشر: مشکی

در تاریخ تمدن و بشریت، نام‌گذاری روی پدیده‌ها برای فرار از ترس امری شناخته‌شده است. انسان در برابر هر چیز عجیبی تمایل به طبقه‌بندی و دسته‌بندی آن دارد. ریشه بسیاری از نام‌گذاری‌ها در اضطراب قدیمی مواجه‌شدن با ناشناخته‌ها قرار دارد. آلن بدیو مؤلف کتاب‌هایی چون «وجود و رخداد» و «نظریه سوژه» در کتاب «سیاه: درخشش یک نا-رنگ» به نسبت همین نام‌گذاری و رنگ سیاه می‌پردازد. این کتاب مجموعه قطعاتی است که به رنگ سیاه و نسبت آن در تاریخ از سیاست و زیباشناسی تا خاطرات شخصی بدیو می‌پردازد. این اثر در بین سایر آثار بدیو منحصر به فرد و قابل توجه است. همانطور که در مقدمه مترجم در ابتدای کتاب آمده است این اثر بدیو از چند حیث با سایر کتاب‌های کم‌حجم او که پیش از این به فارسی ترجمه شده‌اند متفاوت است. این کتاب نه همچون «در ستایش تئاتر» و «در ستایش عشق» مجموعه مصاحبه است و نه همچون «زخم‌مان چندان تازه نیست» و «زندگی حقیقی» متن پیاده‌شده سمینار و درسگفتارهای او است. بدیو در این کتاب بر خلاف غالب آثارش به دنبال ساختن یک دستگاه و نظام فکری نیست. او به فرم قطعه‌نویسی روی می‌آورد و همین فرم جدید امکان بی‌سابقه‌ای در نوشتن به او می‌دهد. اثری که نوعی اعاده حیثیت از رنگ سیاه به حساب می‌آید و بدیو با طنزی ظریف آن را نوشته است. کتاب در چهار بخش و مجموعاً بیست و یک قطعه نوشته شده که رنگ سیاه عنصر مشترک تمامی این فصل‌هاست.

بدیو در بخش اول کتاب با عنوان «کودکی و نوجوانی» به خاطرات گذشته خود در نسبت با رنگ سیاه می‌پردازد. خاطره‌ای از دوران سربازی که ترانه‌ای با مضمون سیاهی توسط سربازان خوانده می‌شد تا ترس و سختی آن دوران را دفع کنند (و این همان جنس نگاهی است نسبت به رنگ سیاه که در کتاب تکرار می‌شود) تا بازی دوران کودکی با عنوان زنگ نیمه‌شب. بدیو در توضیح این بازی می‌نویسد، چگونه زمانی که والدین آنها بیرون از خانه بودند آنها این بازی ابداعی را انجام داده و خود را در تاریکی غرق می‌کردند و نتیجه شگفت‌آوری از این بازی می‌گیرد: «در این بازی تاریکی به‌طور ضمنی دال بر ژوئیسانس بود و به راستی پهلو می‌زد به ترس و عدم قطعیت، و در نهایت روشنی پیروزی‌اش قطعی بود اما فقط به شرطی که هربار که تاریکی جا به روشنی می‌داد هیچ‌چیز در آن مکان روی نداده باشد الا تاریکی مکان ناپیدا». (ص ۲۵) در واقع تاریکی و غایب‌شدن از نگاه دیگران در این خاطره با پنهان‌شدن از اقتدار والدین پیوند می‌خورد.

بدیو در ادامه در یکی از زیباترین قطعات کتاب با عنوان «دوات» از طریق شعر مشهور مالارمه، «نسیم دریا»، به تجربه سیاه‌کردن کاغذ سفید و نوشتن می‌پردازد. از نظر او در دوران مدرسه برگه را سفید تحویل‌دادن به منزله شکست تلقی می‌شد و سیاه‌کردن برگه امتحانی به عنوان قبولی و موفقیت در امتحان. «آیا عمیق‌ترین درسی که دبستان در کودکی به من داد این نبود که مرکب آشکار به دو بخش تقسیم می‌شود: تفکری که به حرف مبدل می‌شود و رانه‌ای که به لکه؟ چگونه آنهایی که نوشتن را با کلمات خاکستری تیره روی صفحه خاکستری روشن کامپیوتر شروع می‌کنند راه به جایی می‌برند؟ آیا آنها تصورشان این نخواهد بود که تفکر صرفاً نوع دیگری از بی‌شکلی و آشفتگی است، که قوه تعقل صرفاً لایه اضافی نازکی است به رنگ خاکستری بر رانه خاکستری و رانه چیزی نیست جز کندن لایه خاکستری قوه تعقل؟». (ص ۳۱) از این منظر می‌توان گفت همه چیز در جهان حاصل ترکیب دقیق رنگ سیاه روی یکنواختی و بی‌معنایی پر ابهت سفید است.

بخش دوم کتاب با عنوان «دیالکتیک سیاه» به رابطه پیچیده و معماوار دو رنگ سیاه و سفید می‌پردازد. جادوگران سیاه و ملکه سفید هانس کریستین اندرسن هر دو به یک میزان به جهان پلید تعلق دارند. او در قطعه ابتدایی درباره این شباهت

ساختاری می‌نویسد: «سیاه غیاب رنگ‌هاست، حال آنکه سفید مخلوط ناخالص تمام رنگ‌هاست». (ص ۴۲) در این تفسیر سیاه خلأ مطلق رنگ است، و سفید با همین نسبت تمام آنهاست. همدستی بنیادین میان این دو رنگ از این واقعیت اساسی نشأت می‌گیرد که در هر دو، رنگ امر واقعی به چشم نمی‌آید. بدیو در قطعه بعدی با عنوان «روح‌های سیاه» به ایده سیاه به‌عنوان قطب مخالف معصومیت و پاکی می‌پردازد که از دیرباز وجود داشته است. از منظر او هر زمان خبر جنایت یا خیانت هولناکی را می‌شنویم اولین چیزی که به ذهن متبادر می‌شود سیاه‌بودن روح انسان است. او این ایده را بسط می‌دهد که سیاه تنها تا جایی رنگ روح است که پیشامدی غیرمترقبه آن را بر ما عیان کرده باشد. سفید در عین حال صرفاً شیخ خیالی جهل و بی‌خبری است. هر معرفت و شناختی معرفت به رنگ سیاه است که غیرمنتظره روی می‌دهد. بدیو در ادامه برای توضیح این دیالکتیک سراغ نقاشی‌های پی‌یر سولاژ می‌رود و ایده سیاه یک نا-رنگ را از طریق آراء او بسط می‌دهد. «باید گفت سیاه، در مقام نا-رنگ (non-color) نقاشی، متضاد نور نیست، بلکه مبنای نوری غیر از نور است». (ص ۴۸) بدیل این داستان در آثار ساموئل بکت نیز وجود دارد، کسی که ماورای سیاه نوشتن را ابداع کرد، همان نظام اخلاقی که به هنرمند یک فرمان می‌دهد: ادامه بده. جستجوی دائم هنرمند به دنبال چیزی ماورای سیاه. بدیو در قطعه بعدی، بحث رنگ در پرچم‌ها و معنی خاص آن را پیش می‌کشد. برای مثال وقتی می‌گوییم سفید مرتجع است، ضد انقلاب است، قطع نظر از اینکه علیه آبی‌ها در جنگ واندۀ شرکت کرده باشد یا علیه سرخ‌ها در جنگ داخلی روسیه. به همین ترتیب احکامی درباره رنگ آبی، سرخ و زرد وجود دارد اما پس سیاه‌ها چه؟ «تاریخ پرچم سیاه بسیار پیچیده و متناقض است». (ص ۵۲) تاریخچه پرچم سیاه در ابتدا به دزدان دریایی بازمی‌گردد که به تعبیر بدیو امروزه توسط دزدان صحرایی (گروه داعش) استفاده می‌شود. پیچیدگی سیاه در رنگ به همین‌جا خلاصه نمی‌شود، همه می‌دانند گروه‌های فاشیستی همچون شبه‌نظامیان موسولینی لباس‌های سیاه می‌پوشیدند، یا رنگ صلیب شکسته نازی‌ها سیاه بود اما در عین حال گروه‌های رادیکالی چون آنارشیست‌ها تا شورشیان مه ۶۸ سیاه به تن می‌کردند. از نظر بدیو، در اینجا تفاوت اساسی بین سیاه- سیاه نیهیلیستی گروه اول و سیاه- سرخ کمونیستی وجود دارد.

در بخش بعدی بدیو سراغ رنگ سیاه در لباس کشیش‌ها می‌رود. از نظر او، تناقض عجیبی در این لباس نهفته است. کشیش در مقام شخصیت الاهی، که قرار است نماد پاکی باشد، لباس شاهزاده تاریکی (شیطان) را به تن می‌کند. بدیو در توضیح این تناقض می‌نویسد: «نیچه، بزرگ‌ترین دشمن فلسفی کشیشان، می‌خواست کیش مرگبار مسیح مصلوب را پایان ببخشد و از این طریق به دنبال آن بود تا «تاریخ جهان را دو نیم کند». دقیقاً به همین صورت است که کشیش تاریخ رنگ سیاه را دو نیم می‌کند: وی سیاه را از چنگ شیطان بیرون می‌کشد و آن را به عوض سفید منزّه و بکر که انتظارش می‌رفت، به نماد آشکار و زنانه‌شده خدمت در راه ایمان و پرهیزکاری مبدل می‌کند». (ص ۵۷) دو قطعه پایانی این بخش به رنگ سیاه در ادبیات و موسیقی می‌پردازد، از «سرخ و سیاه» اثر کلاسیک استاندال تا گروه راک فرانسوی که «میل سیاه» نام دارد، از سرنوشت ژولین سورل و فرانسه در دهه ۱۸۳۰ که در رمان با سیاهی و بازگشت سلطنت رقم خورد تا بررسی یکی از ترانه‌های گروه «میل سیاه».

در بخش بعدی با عنوان «پوشش» بدیو بررسی رنگ سیاه را در دو قطعه پی می‌گیرد. ابتدا به طنز سیاه و سپس به ظاهر بیرونی و لباس پوشیدن افراد در نسبت با رنگ سیاه می‌پردازد. از نظر او طنز سیاه خصلتی دوگانه دارد و حتی می‌تواند ما را در سوگواری بخنداند. مثلاً، در مراسم خاکسپاری راهی برای مواجه شدن با واقعیت تلخ از دست دادن همیشگی عزیزان است. همه آن داستان‌های خنده‌داری را به یاد آورید که در زمان خاکسپاری مایه آبروریزی شده‌اند و در مراسم‌های بعدی برای هم نقل می‌کنیم، یا گفتگوهای بی‌معنا که برای گذراندن ملال مراسم ترحیم به کار می‌بریم. «تمام این‌ها بی‌شک نوعی جن‌گیری یا وسیله دفاعی در برابر لطمات سیاه- سیاه است که بر وجود فانی ما سایه می‌افکنند». (ص ۶۷) قطعه بعدی درباره رنگ سیاه در پوشش، ظاهر بیرونی و ترکیب لباس‌ها با رنگ سیاه است. از کت و شلوار رسمی مردانه بورژواها تا لباس شب سیاه ساده و بی‌تکلف زنان. از نظر بدیو، سیاه در پوشش گواهی است بر این دوگانگی برسازنده آن. رنگ سیاه نشانه متانت بی‌تکلف است و در عین حال می‌تواند در لباس سیاستمداران نشانه بیشترین حد خشکی و تظاهر باشد.

بخش چهارم و انتهای کتاب با عنوان فیزیک، زیست‌شناسی و انسان‌شناسی شامل چهار قطعه است. قطعه اول به استعاره سیاه در کیهان‌شناسی و مبحث سیاه‌چاله تاریکی می‌پردازد که در فضا و خارج از جو زمین به معنای خالی بودن نیست بلکه یک سطح فشرده و متراکم است، ستاره‌هایی مرده که چیزی جز هسته سخت آنها باقی نمانده است. بدیو به زیبایی از این استعاره استفاده می‌کند و می‌نویسد: «هر چیزی که به این ستاره نزدیک می‌شود بلافاصله بخشی از آن می‌شود. این ستاره مرده که جرمی ناچیز اما به شدت به هم چسبیده دارد در مرز میان نیستی (چاله) و ابر-واقعیت (جرمی متراکم و بسته که هرچه را از کنارش می‌گذرد تمایزناپذیر از آن خود می‌داند) قرار دارد. طبق معمول، سیاه - در اینجا برای اسم بی‌مسمای «چاله» بسیار مناسب است - بی‌هیچ تمایزی هم نماد فقدان است و هم نماد مازاد». (ص ۷۷) از نظر او، نمی‌توان انکار کرد که «تاریک» در اینجا نامی است بر فقدان در ادراک تا هیچ فقدانی در تفکر نباشد. در قطعه بعدی، «سیاهی پنهان گیاهان» بحث به‌طور کنایه‌آمیزی از حزب سبزها و طرفداران آنها آغاز می‌شود که خود را ناسیاه می‌دانند. از نظر بدیو این سطح ظاهری قضیه است و سیاهی پنهانی در سبز (گیاهان) وجود دارد. «ذات حقیقی گل‌ها، ساقه‌ها، شاخه و برگ‌ها آن چیزی است که بر مام زمین پابندشان می‌کند، همان شبکه عظیم جذب آب، شیره گیاهی، باکتری‌های مفید و قارچ‌هایی که در اتحادی انگل‌وار و پربار به سر می‌برند: یک کلام، سیاهی زیرزمینی ریشه‌ها». (ص ۸۰) بدیو سپس در یکی از معدود ارجاع‌های ادبی‌اش در کتاب هوگو را دارای بصیرتی می‌داند که به این مسأله واقف بود و به او امکان می‌داد در همه جا سیاهی پنهانی را ببیند که لازمه و تولیدکننده حیات است. مخاطب امروزی نیز بدون شک یاد برخی نقاشی‌های فرانسویس بیکن و فیلم‌های دیوید لینچ خواهد افتاد. در نهایت سیاهی ذاتی و پنهان گیاهان تنها خودش را بر کسانی آشکار می‌سازد که دور از فانتزی‌های اعضای حزب سبز جنون زیرزمینی گیاهان را می‌فهمند.

بخش بعدی «سیاه حیوانات» نام دارد. رنگ سیاه در بدن حیوانات اغلب بدشگون و شوم محسوب می‌شود، اما بدیو این قضیه را هم از ساخته‌ها و پرداخته‌های ذهن انسان می‌داند. از نظر او شب و سیاهی حیوانات همان اندازه که با شکار پیوند دارد اما

شب جفت‌گیری و ادامه حیات حیوانات نیز هست و نسل آنها را تداوم می‌بخشد. «روی هم رفته، رنگ سیاه حیوانات نوعی سیاه صلح‌آمیز است، توأمان فراگیر و شکیبا. اصولاً حیات یا طبیعت دعوایی با سیاه ندارند، خواه رنگ زغال باشد خواه رنگ سوسک یا نهنگ. یا شب سیاه که تمامی روزها در قعر آن فرو می‌ریزند، بی‌تردید شب جنایت، شب حیوانات شکارچی و قربانیان‌شان، اما همچنین شب جفت‌گیری که به موجب آن همه موجودات زنده مصرانه حیات را تداوم می‌بخشند.» (ص ۸۷)

قطعه انتهایی کتاب، با عنوان «ابداعی از سوی سفیدپوستان»، که طولانی‌ترین قطعه کتاب است روی یکی از مسأله‌سازترین درگیری‌ها و تروماهای جهان غرب انگشت می‌گذارد، مسأله سیاه‌پوستان که حتی تا امروز در غرب حل‌نشده باقی مانده است. بدیو در ابتدا به تاریخ غرب فارغ از تمامی گرایش‌های سیاسی در زمینه استعمار سیاهان می‌پردازد. «خیلی بعد از الغای ظاهری برده‌داری، سیاستمداری همچون ژول فری که امروزه هم مورد احترام چپ‌ها است علناً اعلام کرد: تکرار می‌کنم که نژادهای برتر از حقی برخوردارند، زیرا وظیفه‌ای بر عهده دارند. آنها وظیفه دارند نژادهای پست را متمدن سازند.» (ص ۹۰) یا مثال‌هایی از دانش‌نامه‌های اروپایی حتی در قرن بیستم که در تصاویر خود نژاد سیاه را مابین انسان سفید و میمون‌ها قرار می‌دادند. در ادامه، بدیو طغیان علیه این سلسله‌مراتب ریشه‌ای بر مبنای رنگ را به دو شکل مجزا تقسیم می‌کند. شکل اول به معنای تصدیق نقش رنگ‌هاست. بدیو می‌نویسد، این شکل می‌گوید بخشی از بشریت به‌واقع سیاه است، اما سلسله‌مراتب ارزش‌ها باید کنار گذاشته یا حتی معکوس شود: سیاه‌پوستان با سفیدپوستان یا هر کس دیگر کاملاً برابرند، یا حتی سیاه‌پوستان نسبت به سفیدها جذاب‌تر، باهوش‌تر، قوی‌تر و هماهنگ با طبیعت و در یک کلام زیباترند. شکل دوم اما همان است که در بین لیبرال‌های امروزی باب است و هر نوع قضاوت کلی، چه مثبت و چه منفی بر یک اجتماع را ممنوع می‌کند. بدیو با قبول نسبی این رویکرد سعی در ارائه نسخه رادیکال‌تر از آن دارد. او دلیل انحطاط و ضعف این دو رویکرد را بدل کردن مسأله‌ای به غایت سیاسی به یک مسأله حقوقی می‌داند که به لطف دولت‌های خیرخواه به قالب قوانین صلب و سختی درآمد و رنگ هم ذیل عنوان تفاوت فرهنگی به یک رشته دانشگاهی تبدیل شد. اما رویکردی که بدیو طرح می‌کند یک‌سر متفاوت

است: «فکر می‌کنم لازم است قدمی دیگر برداریم و نسخه سخت رویکرد دوم را اتخاذ کنیم. در آن صورت، شعارمان این خواهد بود: پایان‌بخشیدن به هر نوع استفاده از به اصطلاح رنگ‌ها در همه اشکال تأمل حساب‌شده و آفرینش جمعی. یک‌بار برای همیشه باید ثابت کنیم سیاست‌رهایی‌بخش هیچ ارتباطی با رنگ‌ها ندارد.» (ص ۹۸) مثلاً، در فیلم‌های هالیوودی به سادگی می‌توان تصنعی‌بودن گنجاندن شخصیت‌های سیاه‌پوست را نوعی مسامحه فرهنگی سطحی دانست. در واقع انواع دسته‌بندی‌های بشر به رنگ پوست‌شان که بدیو با تشریح و توضیح دقیق زیر سؤال می‌برد این قضیه را روشن می‌سازد که تقسیم بشر به سیاهان، زردها، سرخ‌ها و به‌ویژه سفیدها هیچ چیز نبود مگر میناهای عینی کاذبی برای دسته‌بندی ظالمانه، محاسبات نمادین شبه‌انگیز و نمایش‌های شرم‌آور خودستایی.

در نهایت می‌توان از ضرورت منظومه‌ای که بدیو درباره سیاه ساخته است و طیف متنوعی از خاطرات، سیاست و ادبیات را در برمی‌گیرد دفاع کرد. در جهانی که امروزه هر فرد صادقی، حداقل در خلوت خود، آن را تباه‌شده می‌داند و در آن سیاه‌نمایی جرم نابخشودنی به شمار می‌آید، اعاده حیثیت بدیو از سیاه کاری بی‌سابقه است. بدیو در این قطعات دیگر فقط سؤال «سیاه چیست» را مطرح نمی‌کند، او به ما نشان می‌دهد سیاه چه کارهایی می‌تواند انجام دهد.

* تیترا مطلب برگرفته از بخشی از شعر مشهور امیلی دیکنسون است.